

روزنامه آزاد منشگی

ترکیب

صاحب امتیاز و ناشر ملک میرد رسد سیاسی

بنفتم مارس ماه فرنگی ۱۳۰۶ سنه میلادی

پنجشنبه بیست و دوم شهر محرم الحرام ۱۳۲۵ هجری

قیمت یک نمره چهاره شاهی
نمره چهارصد سی و پنجم

در سایر ولایات و محلات پنجروزه در تمام روسیه پنج روز در تمام هندوستان ده و یک روز در تمام فرانک و ممالک عثمانی و مصر و ازده روز

در دارالخلافه طهران طبع شود جریده علمی ادبی و سیاسی
سال هشتم قیمت اعلان نظری بکفران اگر کر شود تخفیف قیمت دارد

(بقیه تحقیقات در باب دولت مشروطه)

معمود بود که این مقاله را در اواسط روزنامه قرار دسیم اما از بس مطالب آن اهمیت داشت مصلحت دیدیم آن را بدیم مگر زودتر بنظر آید بیشتر طرف اعتنای انجمنان مجلس ملی شود کمک حال خیال بزرگان کاروان گردد و در بهار اوست و بدو صاحبان خبرت و بصیرت از ملاحظه مطالعه خواهند داشت که حرفها از مآخذی صحیح است و سندها معتبر گفته ما گفته حکیم اهل فن و متقن متعین شخص قول و پندار نیست و گوینده آن بنی منشک و از تعریف و معرفت مشغول است اینک باصل کلام پردازیم

ترجمه مختصر حال منشک و در نمره قبل بانها رسید حالا باید قدری از مطالب کتاب روح القوانین بمع شریف خیر خواهان ملک بیاوریم و از تحقیقاتیکه دانشمند شارالیه در باب دولت مشروطه نموده چری معروض داریم لهذا گوئیم

زمانیکه منشک و کتاب روح القوانین تصنیف میکرد دولت مشروطه و این عنوان را روی من وجود داشت فقط در دولت انگلیس نیز مشروطه بودن مجری میشد و بن اینکه عنوان نه کو را داشته باشد بنا برین منشک و در یکی از ابواب کتاب خود ترتیبات دولتی این موضوع قرار داده آنچه را آن ملت انا عملا داشته علمی نموده و در تحت قاعده قانون آورده و حاصل خلاصه گفتار او اینست

هر دولتی در دنیا منظوری داشته و دارد مثلا منظور دولت روم بطرکت و وسعت خاک بود و مقصود دولت اسپارت مجاری و زراعتی و خیال دولت سستنه حفظ نفس و لذت شخص سلطان و قصد دولت انگلیس آزادی عیال میباش

آزادی عبارت از اینست که شخص بتواند هر کاری که خلاف قانون نباشد بکند و هر چه مخالف قانونست نتواند بکند اقامت نماید زیرا که اگر بتواند محل آزادی دیگران خواهد بود تعبیریه آخری آزادی عبارت از اطمینان امنیت خاطر ما و برای آنکه این آزادی حاصل شود باید ترتیب دولت طوری باشد که هیچکس از دیگری ترس نداشته باشد امر آنست که اختیار اعمال دولتی در دست شخص واحد یا هیئت واحد نباشد

توضیح آنکه دولت سه نوع اختیار دارد اول اختیار وضع قانون دوم اختیار اجرای او امر قانون سیم اختیار محاکمه پس هرگاه در دولتی یک نفر یا یک هیئت هم اختیار وضع قانون داشته باشد و هم قوه اجرای او امر قانون در آن دولت کسی آزاد نخواهد بود زیرا دولت میتواند وضع قانون جابرانه نماید و او امر آنرا بقوه جبر مجری دارد و همچنین اگر اختیار وضع قانون و اختیار محاکمه در یک شخص یا در یک هیئت جمع شود ممکن نیست جان مال مردم محفوظ در آن ماند زیرا که آن شخص یا آن هیئت بهر نحو که میل دارد و میخواهد در آن حکم میکند و اگر هر سه اختیار در یکجا جمع شود کار بکلی خرابست و معنی

استبداد بین باشد پس معلوم میشود که در دولت یکی باید مقنن باشد
و دیگری اجرا کننده و قاضی غیر از آن و تا کارها بر پنج صواب بگذرد
و دامن آزادی از دست نرود

حال بیسیم مقنن اجرا کنند و قاضی باید از چه قسم اشخاص
باشند

چون قضای آزادی نیست که حکومت مردم با خود ایشان باشد خستیا
وضع قانون با ملت باشد زیرا که قوانین و ترتیباتی که در امر ملت
باید برضای ملت باشد و الا آزادی نخواهد بود اما از آنجا که نام
افراد یک ملت نمیتواند رأی در عمل وضع قانون بدهد داشته باشند
چاره جز این نیست که دسته دسته جماعت از جانب خود وکیل برای
تعیین کنند و اجتماع وکلای ملت که هیئت مقننه دولت باشد
همانست که پارلمان یا پارلمنت خوانده میشود و ما آنرا مجلس شورای
نام داده ایم

عموم مردم مملکت باید در تعیین وکلای ملت رأی داشته باشند مگر
از حیثیتی چنانست و خیف باشند که بتوان آنها را بلا اراده رأی
دانست و وکلای را که مردم از جانب خود تعیین نمایند یا ایشانرا
در آرای خود مختار و صاحب اختیار گذارند و دستور العمل خصوصی
بآنها ندهند

از آنجا که در یک ملت جمعی و ضمیم اند و گروهی شریف و صاحب
دو دسته در بعضی موارد متضامین ضد یکدیگر میشود هرگاه نمایندگان
ملت هیئت واحد باشند ممکن است جانب و ضمیم را گرفته و طرف
شریف را رانند یا یکسوی بهتر آنکه نمایندگان ملت دو هیئت باشند
یکی نماینده عموم ملت که از آنها به (مجلس معنویین) تعبیر نمایند دیگر
نماینده اشراف که آنرا (مجلس اشراف یا سنا) گویند برای
اینکه آن دو هیئت رقیب یکدیگر واقع شوند یعنی هر که ام اگر در عالم
خود بخوانند تند برونند دیگری جلوی او را نماند و ضمناً مجلس
مابین دولت و مجلس ملت واسطه هم باشد و اختلافاتی که در میان پیدا

میشود بسموار در رفع کند اما از آنجا که ممکن است مجلس اشراف چند
در بند حفظ مصالح رعایا نباشد و مقید باینکار نشود در مواردی که نفع
و ضرر آن بیشتر راجع بر رعایا میشود مانند امرایه باید اختیار تمام
تمام بدست مجلس معنویین باشد و اشراف حق دخل و تصرف
نداشته باشند

یکی از وظایف خصوصی مجلس معنویین تصویب دخل و خرج دولت است
اختیارات مالیات میسبب و اینکار سال بسال باید بشود اما هیئت مقننه
مسلطه بر اینکه از هیئت اجرا کنند باید جدا باشد در عمل اجرا هم
نباید مداخله بکنند مگر بر عمل اجرا باید نظارت نماید یعنی مراقب شود
و ببینند قوانین بدست اجرا شده و میشود بانه اما اختیار اجرا
باید فقط در دست شخص سلطان باشد و او در عمل بکلی مختار و چون اجرا
امری فوری است اگر چند نفر در آن مجلس اختیار داشته باشند بواسطه
اختلاف آراء و سایر علل که با سانی میتوان استنباط نمود کار اجرا
مختل میگردد و برعکس عمل اجرا اختیار وضع قانون باید بدست
باشد چه اینکار فوری نیست و هر چه از روی تأمل و تامل و با رعایت
آراء مختلفه و مشاوره واقع شود بهتر خواهد بود

سلطان اگر در وضع قوانین یا هیئت مقننه شرکت نماید ضرر ندارد اما
مقننه نباید در عمل اجرا با سلطان شرکت کنند و نکته هفتم
مکن چنانکه ذکر شد حق نظارت در عمل اجرای قوانین و مواضع از باب
عدم اجراء یا سوء اجراء برای هیئت مقننه امری مسلم باشد و باید دانست
این نظارت و مواضع هیچ شخص سلطان نیست پادشاه باید جوی
مقتدر و منزله محسوب شود کسی حق نداشته باشد مدعی و تعرض شخص
اعلی گردد و الا بهرحرح و مرجع میشود ازین گذشته پادشاه شخصاً استنباط
کاری نخواهد کرد و خلایق که صادر میشود بدست ساری انسانی حضرت
خواهد شد بنا برین مسئولیت بهمه وزیران باشد و ایشان در عمل اجرا
قوانین با هیئت مقننه طرف نمهند

عمل محاکمه یعنی قضایا باید از عمل وضع قانون اجراء مجزا و علیحد باشد

و دخالت بیست اجرا کننده و بیست مقننه در عمل قضا صحیح نیست
در بعضی از موارد مخصوصه و یکی از آن موارد اینست که قاضی مجرب
قانون حکمی درباره کسی کرده است و مستحق رعایت باشد در صورت
یا مجلس حق دارد که آن عایت انبایه دیگر آنکه هرگاه کسی دولت
خیانت بزرگی کند در صورت مدعی آن شخص نایندگان وقت باشند
و او را در محضر نایندگان اشراف برافه میکشند و این جماعت
محاکمه میکنند

اینست اصول ترتیب دولت انگلیس که بیست مقننه عبارت از دو
میا باشد و آن دو انجمن رقیب و مصلح یکدیگر میشوند و هر دو بواسطه
بیست اجرا کنند یک اندازه مقید اند و خود بیست اجرا کنند
بواسطه بیست مقننه مقید است

فئیسکو گوید از آنجا که همه چیز آنها دارد دولت دارای ترتیب و کور
انتهایست یعنی منقرض شود چنانکه سایر دول شده و این انقراض
صورت وقوع نیابد مگر و فئیسکو بیست مقننه فاسد تر از بیست اجرا
کننده شود

امید داریم مطالعه کنندگان محترم مطالب مخصوصه و سطر آخری
بنظر دقت و عتسنا ملاحظه فرمایند و مختصات مصنف روح تقوی
سر سرنی نگین

چنانکه پیش شرح داده ایم ترتیب مشروطیت اگرچه دول انگلیس
اخذ و قبول کردند مستهبا بعضی زود تر و برخی دیرتر و اگر چه هر دو
با قضای وضع و ملاحظه امور خود ترتیب خاصی اختیار نموده ولی
اصول همین است که ذکر شد جز این نیست و منت خدا ایراکه از بیست
و انشئان نیز اندیش و بزرگان بغرض سران پاک فطرت این
اصول با فروغ مقصیه ملکی در دولت ما هم مستبول و پا برجا شد و غم
افت خایان دزد پیشرفت پیدا کرد

لغات و قایمی که فئیسکو درین مورد اظهار داشته همه مسلم و معتبر
جز آنکه غالبی از علمای علم حقوق اعقیده اینست که اختیارات

دولت باید منقسم بدو قسم شود نه سه قسم و آن اختیارات وضع قانون
و اختیارات اجرای قانون است یعنی عمل محاکمه و قضا هم جزو اجرای
قانون محسوب میشود و تا برین قضا را هم پادشاه معین میکند ولی
برای اینکه قاضی در محاکمه بیلاخط باشد و عمل قضا را تابع میل و هوای
نفس کسی متسارند قرار نیند و میگویند بمینکه یکی مثل قضا منصوب
شد دیگر بیکس حق عزل او را ندارد و نمیتواند تبرئتی و تعزیری او را
مگر بشرابطه مخصوص

(ذیل)

اگر این مقاله را درست بقاعده مطالعه فرمایند علوم مقام فئیسکو و
خیالات و ثبات کلمات او را عفت میشود خیلی قدر این طور را
میدانند و فایده بسیار در هر صورت چنانکه از مطورات فوق هم
متفاد میشود پارلمنت یا همان که ما آنرا با اسم مجلس شورای ملی نام
میریم بنائی است رفیع که بانی آن حکای بزرگ رازدان دنیا
مباشند و هیچ نسبتی بفرعند مصر که ابرام ساخته اند ندارند و گفته
از اینکه سلطنت اسلامی جز ثوری نیست این امری که امر و عقلا
و علمای ایران اختیار کرده اند مختار تمام دول معطره میباشد و
معدودی از این ابره خارج اند و صرفه و سود ثوری و ثروت
سلطنت مشروطه برای ملل آشکار تر از آنست که دلیل و برهان بخوان
پس هر کس منکر یا معاند مجلس شورای ملی است منکر دین ایمان
عقل و انصاف و حکمت و معرفت و رفعت و آدیت همه چیز باشد
و با بجز آنکه تعالی قوت بعد یا صاحب این عقیده را در مجمع نهایت
راه نمیدهم و از خوزه عدالت خارج میدهم بدون اینکه با او
معارضه کنیم یا برای چنین کج طبع بی نصافی اقامه دلائل و برهان
نمایم لکن مصلحت امن بند ذیل این مقاله غر و خطایه علیا من
یک مطلب زحمت میدهم و میگویم

ملت دولت و سلطنت میخواهد تا مثل بود سرگردان نماند یا منجی
و آن نشود و سلطنت مخصوصا امروز پانیه نخواهد شد مگر مشروط بود

چه پادشاهان با عقل کامل بقدر پادشاهان یعنی انجمن عقلانیست و اندیشه
مطالب بر سرند نواقص آنرا دریافت کنند و عجب دیگر آنکه اگر
سلاطین بسوطلاید باشند بلا مانع طاعتان اخاذ آنها را بحال خود
نیکدارند و بقاعده مال دکت و منصب امتیاز میخواهند پس
پادشاهان مختار ناچار باید بقاعده بدیند و چون بقاعده دادند
باید بقاعده بگیرند و این بی اعتدالی و ظلم و ناشی از استبداد
و سلطنتی چنین درین عصاره پانده نیست بقاعده در سلطنتهای
روز بروز علوم و صنایع ترقی میکند و اسباب قوت مادی معنوی
میشود و بروز علم و صنعت و ملوک دول و ممالک بی دانش و هنر
که در حال توقف بلکه تنزل است خالی و رنگت بایستد میکنند
چیزی برای کسی نیکدارند و از این راه هم بقای سلطنت بی
محال میباشد پس انانی خیرخواه و وطن پرست آنست که فدی
مجلس شورای ملی باشد و در استحکام مبانی آن بکوشد تا سلطنت
پایدار و برقرار ماند و عرصه جولانگاه او بدست غیر نیفتد و اگر
خدا نکرده افتاد کلاب بروی همه بعضی چیزها برش آنگانی که نمیکند
حواس اهل مجلس جمع شود و بدین رخنهائی که از دیرگاہی پیدا شده
بپرورد و بی آن بی رنگ و ناموسهای شکم پرکن شوت پرست
که جز این و سوراخ راه بجائی نبرده چه پاک دارند از اینکه زیر پرست
دیگران شوند در همانوقت برای هر کس باشد چهل و نقل میکنند
سیر و ... و امروز هم از ترس حق و حسابست که با مجلس حق
میوزند و میترسند فردا و کلامی ملت با ایشان بگویند شاچاره
و اینکه میخواهند در ازای که نام خدمت و زحمت است اما اگر عیال
بگفته من کنند بنده قول میدهم که اقل تا سی سال دیگر متعرض خدمت
نشویم باری فردا میگوید که بر آدمی که برای شئون نفس خست و
طبع خبیث خود اقل است کرد در مسلمانان در رخ و عذاب خواهد
چه زمان ؟

در زمانیکه کافر و مشرک و بت پرست بلکه ستوران چارپایان

سایر اقاایم راحت آسوده شده اند تمهیداتم سزای چنین سنگدل
ناپاک چیست مگر بزرگان مجلس شورای ملی که از اعلام علماء و اکابر
دانشند اند به اند و بفرمایند

(عهدنامه ثنوی و صلیب)

از چیزها که در ظرف این سال میبایست در تربیت و ج کینم و ناخواست
درست تحقیق مطلب پردازیم و باند ماخذ نویسیم سال بسیرید و مو
آن گذشت استسان عهدنامه ثنوی و صلیب احمد بود و درستی که تمام
وقت آن نیست که مطالعه کنندگان محترم بطور و نحوه ازین خبر خرد
کنیم باری بهر جهت غرض اصلی ازین نگارش و مطلب است و از
بعض میرسانیم یکی درجه لطف طبع متدین و مل تربیت شد که عالم
انسانیت و گرفتاریهای آن ترحم و تفضل میفرمایند و دیگر کمال گفت
و کار دانی و تذکرات عقلیه جناب ستطاب اجل اگر مریز عیال
منازل سلطنت و زیر مختار دولت علیه ایران متبسم پاریس ضاعت
جلاله و امتیاز

باید دانست که ترک اسلام و خوریزی یکی از مقاصد متقه خیرخواهان
جمع انسانیت است و از دیرگاہی باین خیال بلند افتاده اند تا چون
هنوز عدم استعدا و کلیه مردم روی زمین با فراطح و طبع بعضی
ملک و کشورگشائی نیک داشته است این قصد عالی و عظیم برای آنکه
جنگ اکم کنند از نوایب آن هر چه میتوانند بکاهند حتی اگر
باصلاح پاره از مقاصد از نه لشکر کشی و تصاف میگویند مثلاً در
دار و دوی جنگی بر بیضخانه مادا و بر و همراه جلیان مینمایند که بر سر تاریخی
پردازند و نمک دارند به بخان تلفتند و برای آنکه اجزای آن بر بیضخانه
لشکر بایان بنشانند و علامتی بشناسند و متعرض آنها نکرده نشانی برای
ایجاد کرده و چون این گفتو را عدد در سوبس طرح نموده اند محض خصما
و احترام نشان آن دولت و ملکت که صلیب است علامت میارند
در رنگ آنرا سرخ و حکایت صلیب هم از جسته نهائی است که زیاد
از چهل سال قبل میان آما این و اخذ در آن خصوص کفر انش یعنی این

بن المللی در روز از شهرهای سوس منع گذشت و نمایندگان دول در آنجا
جمع شدند و در اختیار این علامت و دخل و تصرف در آن یا شرایط آن
گفتگو با کردند و نمایندۀ ما مورد دولت علیه ایران جناب مستطاب
احل اکرم ممتاز السلطنه وزیر مختار پاریس ام تہ قبلہ عالی بو
یافت خطری از ایامی طبیعی جناب ممتاز السلطنه از اوایل امور تہای
ثابت و معلوم شد و هم اکنون کمتر روز است که ما در روزنامه‌های
شرح قابلیت و هوش ذاتی و کارهای ایشان در مختار معظم را بخوانیم و محاسن
او را دلیل استیلا و جنس ایرانی ندانیم اما خصوصاً در کفران و ترغیب این بدو
سخن سرا خطابه با خوانند و تقریرات نموده که در ایران و ایرانی را نمیدانند
و نامورین عالم چه چیزان را و پالی سخنان او را در خود تجدید و تحسین و ثبات
تصدیق و تصویب میدن و برین فریضه و تہ ما بود که از فضایل و مختصات
دانستند خود در تربیت چیزی اظهار کنیم و موجبات سر بلند و وطن پرستی
گوشت و ایشان نمایند آن ساعی جمید اسکوٹ غنکند اینم با را چون لغت
شرح کافی و شیع عند تہ روز و علامت نشان صلیب
با هر گونه عوارض که عارض آن شد اگر موقوف شدیم بعد از خواہیم شد
درین طور قلیل فقط باین غنکند ارضی میکنیم از لطف طبع و زلف
اشخاصی که بر بحر و صحن بیچاره جنگ و کج کرده و یکجہ شکست خورده اند
این حق شریف نقد کمال و لطیف شود که غایب باید خونریزی را برانند
کار ما را بجلجلی حکامات بن المللی بماند یعنی رفع خلفات دول از آنرا
و هر روز جانهای مقدس بھوای نفس خیس بر باد رود

(لزوم تربیت نبات)

خیر خواہان ملک و ملت از دور و نزدیک بکرات در باب اہمیت تربیت
نبات با داورہ ماکتبا و شفا بناد اکران نمود و ہر ادا و ابرام خواہش کرد
کہ محتات تربیت دختران و عیال بی تربیتی ایشان را باز نمانیم و حقیقت
معلوم و مدلل کنیم مگر غافل متذکر شود و اہل متنبہ گردد اما ہر وقت
باین صرافت و خیال میافا دیم و شگافی برای قطع اینر خطہ نظر بیا
و سنگبارش بای میگذشت کہ صاحب عزم جزم را از کار باز میداشت

از پیشرفت ما یوس میشدیم و ازین فریضہ تن میزدیم و در سہی کہ کم مانع
شکل بزرگتر از شہوت پرستی عمومی و ضعف جس شرافت و قوت جسمی
و استبداد فحوی دان میان جانوران کار آمد و میزادہ کردن مستحب
باشد و عقبہ نای طی نشانی پیش آید ما بطلب در آخر مقالہ در تحت
تربیت بی پردہ توضیح خواہیم نمود باری اجابت دعوت اہل بیت و
بگذرانیم و یکجہ بگذرانیم تا رسیدن کی بچہ شود و مادہ غلط
نفع باید طبیعت خفہ میل بیداری کند و مست لایق مستعد شود
گرد و چون موقع شد میگوئیم و راہ مجاہدت بسپوئیم حال بر این
یکجہ است نایک و ہفتہ قبل معترزی محترم از برادران مستحکم معنی جناب
سرز استبداد لکرنجان از اجزای قونسلگری نفیس کہ از متعلین مد
سیاسی بود و مجاز شد صحبت را ترک نمود مقالہ از جریہ فریدہ ارشاد
فرستادہ و درج آنرا در تربیت خواہش کردہ با سابقہ مودت قبول
آن درخواست از ذواجات بدانیم و این کمتر کار است کہ در عالم مختار
میتوانیم

خلاصہ مقالہ مذکورہ مکتوب مفصلہ است از چند ات با حق و شور و شہرت
کہ بعنوان (اظهار نظم) با داورہ ارشاد نوشته و ہوشمند را
برای مدرسہ مکتب دختران لایہ وزارت میگذ تربیت و تہذیب
زنان را موکول و موقوف بود یعنی تحصیل علم و اطلاع میداد و میگوید
تا برای بنات آموزگار خانہ ہای مرتب منظم دایر نشود و دوشین
خوانا و نویسندگان از او ضاع عالم و تکالیف وقت خبر دار نشوند
شال حال مردان نمیشود و زنان سینه غالباً بمنوع شوہران خواهند
و ہر دو جنس گرفتار و معتدب عسر و غرر را بختی و بدبختی میگذرانند و از
انجمن بہرہ نمیشود و اما در مالک متذکرہ کہ تربیت نبات داخل در
اعمال لازمہ شد و دختران سینه در مدارس آنچہ باید فراگیرند
مردوزن ہواقت بہدستی با مشکلات آسان مینمایند و از عمد
تکالیف زندگانی بخوبی بر میانند

با بکلہ نگارندہ بلند نظر ارشاد مکتوب حقایق اسلوب او را روزنامہ

درج نموده ما هم بجهت نکور کردن فوق پیروی او میسایم و نظر وقت
خیر اندیش را بطرف مطالب صحیح جلب میکنیم مگر نتواند تندی
از پیش بردارند و هم در راه سعادت گذارند لکن اتفاق امر را
قبل از تحریر مکتوب چند کلمه بر سبیل مقدمه معروض میداریم تا باریان
بدانند ما خود نیز منت منتسب بوده ایم پس از آن ذی المقدمه را
بر طبق خلاص میگذاریم تا باریان گویند

نکست نیست که سعادت خانواده با بسته بانیست که اهل بیت باشد
با آداب حسنیه و معقول و مؤدب زندگانی کنند این خیال و مقصود
پذیرد که دختر از این تربیت نماند و دانش آموز چه خود سالان بودی
و مادر و دارای فرزندی می شود و طفل اولاد قلیل و سال در آغوش مادر
با والد ماجد مانوس که جز لایقیت او خواهند بود با اتفاق انتمانی که
بعلل و اسباب سعادت تفاوت فرزند آدم بی برده و بوز و اسرار بختی و
بر بختی نوع بشر ادب یافت کرده کودک از روز تولد تا ده سال بوجی ساده
و صیفی است و هر چه در این مدت فرا گرفت سپس مونس نام عسمر او
و هر قدر ماند و زندگانی کرد و شش سال و نود سال بیشتر کمتر آداب و رسوم
و آله اول اسب سوار اید (با شیر اندون شود با جان بر شود)
یعنی آن اندوخته و آموخته برای طفل حال طبیعت و فطرت پیدا میکنند
باقایم بر این دلیل و عتاب و طاعت بلکه مواخذه و سیاست تغییر
نمایند زایل نشود پس آدمی اگر در ده سال اول عمر متعلق با خلق کریم
و خصال مرضیه شد تا بهت بگراست و بزرگوار میگذراند و در صورتیکه
بر عکس بر ذایل و عادات ناپسند متولد شد در آن برزخ یا دوزخ مخلد است
و جس نبوده حکمت و حذاف در علاج انحراف و دوا می این در بیکاره است
و نصیحت و موعظه بیچاره و شاید فطرتی فوق العاده مستعد و طبعی زاید الوصف
خاس باشد و بخواندن و شنیدن کلمات حکما و زور تجارب کار و زحمت
انحراف و انحراف قول و فعل خود شود و بجهت و شفقت و سعی و ریاضت آنرا
بیش با کم صلاح کند اما پس از تحقیق یا رفع با اثر آن باقی میماند مثل جنم
که خوب شده لکن جای آن پیدا و نمودار باشد

الحاصل دخترانی که در سه کتب مذکوره درسی بخوانند و چیزی نیاموزند
و از مادران و دایکان خویش که بیش از خود آن دخترانمند
قوانین خانه داری قواعد نشست و برخاست و رسوم زندگانی و آداب
معاشرت و سبک محاورت و حسن سلوک فرا نگرفته چون اتم الوثقه
بفرزند خود چه بدهند که خدا را خوش آید با اصطلاح او را چگونه بآ
آورند که نوی ذیسن اهل تمیز نزنند ؟ پس با وضع حالیه خانواده
در بای جل و نادانی غرق است و در بیداری بیامانی سرگردان و گم
نه در بند فوز و فلاح نه امید بهسبوی و صلاح نه بیکند و خوب می بیند
و کاسه ایجای کوزه میگذارد و هر چه آه ناله کنی بجای نرسد از وعده
و وعده نوید نمیدهد متاثر نشود و گیرم که مرد سیه روز بر حسب تهنیت
مالی بدست آرد چون فراغت و حالی ندارد آن بچک آید بهاستی
تا در باین پاشنه میگردد و غنا غناست و راحت و آسایش در شبانه
عفا و مالدار در حکم که او آخر آله او را بدین مرد و دست و با سلاطین و خرم
دق کرده پیوست

شرح ما جری طولانیت حاجت بوشکانی نیست تسخیر و زرمه
بهمه درند و نایل باین ارمان جل و رده آورد این چند کلمه را برای یاد
آوری گفتم مگر اهل قل و عقد از طی انیم حله مشکل غافل نباشند
در ضمن سایر مسائل غامضه گاهی نیز باین سلسله پردازند شاید گاهی
تفاهم بدانند نگارنده غافل از لزوم تربیت بنات نیست اما
عجالت محض سبب این با خیال صدیق شفیق نقل مکتوب معتبره تبریزیه
بمیر داریم و از خدا چاره انکار رسالت میکنیم چاره جل شأنه قادر است
و میتواند ما را براه راست هدایت فرماید و شوار جهان را آسان نماید و
مژد بر پس از تعذیلات لازم نیست تمیفرماید

(اظہار قسطنطنیہ)

در زمان حال که خلعت جل و نادانی مرتفع شده و آفتاب علم و معرفت
از افق مدینت طلوع کرده و عموم خلائق را در آتش دانوار خود مستغرق
ساخته چنانکه بر بناتی هم بقدر استعداد خود از آن فروزنده تابان

الوان دروای کوناگون اخذ میکند تا چه رسد بحیوان انسان حرمان
جماعت نموان امری غریب است و کاری عجیب
امروز در ایران یک سیجان عظیم دیده و شنیده میشود قومی در تاشا جراید و
بکوشند طایفه در مشاج مدارس مکاتب سی بیخ فیه زبان در طهران
شارکت و سهرابی با مردان کوشورهای دراز گوش بریدن آوده و قدیم
آن مبادرت میکنند بعضی اندیشه تاسیس مرغیخانه و برخی خیال
کوچه و پاکی آب حمامها جماعتی در تیریزخ ناکولات و ازان ازان گو
و غیر ما آما آه و صد آه آن فزه که در حساب ناید ما نم یعنی چیزیکه ایت
و قابل عتسانیت تربیت نموان است بجهت فردی از افراد خطور نمیکند
در سینه نوانیه نیز باید متوج شو و این جنس هم محتاج بقدری معرفت اهلانا
عدم ضرر پنداشته اند یا در حجاب غفلت و فراموشی گذشته نه خود را
داریم نه اولیای بزرگوار من در بند تو گرفتار
ترسم که رفقه رفقه بدو انگلی کشد از مانکا بستی وزیران تنالی
جای هزاران است که اتم عال و مقدس ترین فکر طوری انظار
دور فاده که حدی ازان یانم کند این عاجزه مهوتم و غیه اتم این نظم و
نکات از دست بردارن که اولیای ما هستند نامم با از غفلت و بی ساری
همیشه ما می دانم خواهی که در طلب حقوق خوش تقاعده از حد گذرانده
و بجای مطالبه بر مطلق لازم استین فاشانه ساکت صامت نشسته اند
این تنای شروع ابروی نوع شبه آه گویا ما طایفه نموان تا ناخوش
شد ایم با جید روح گشته ایم و حسره گویا خداوند عالم فقط ما را برای
و آشنایان آفریده یا شرف افتخار را در پودین جریرای علی و بار بار
گرانبها قرار داد و دست لباس فرنگی توالت نمایی ازان لا فزنگ چگونه تا هم
ای خوانین محترم ای خفگان بی بنگام صبح بدو
شد سر از سر غفلت بردار و چشم گوش اتی بجهت باز کنید و عال حسیبان
ما را بدقت ملاحظه نمایند بنیاد منظمه های مکرر چه آن باد کویا با خیبر سکو
و ذکر جیل شایز اجرا یافعی ما عالم منیر ما ملاحظه فرماید که ما بیچاره چه
عقده اند و ایم و دختران جوان ما که مستعد بر رسم تعلیم و تعلم و قبول تربیت

میباشند بکار و دست شکنه گشته اند ای همیشه های محترم چه چنین جاده فاشانه
نشسته اند خرقه می بردار و پانی پیش گذارید و زی بوجوشید شی بخورید
در سینه انانیه باز کشید دختران مشغول تحصیل علوم شوند و با هنر و کار
گردد کجا و کی شریعت ما علم را بر نموان حرام کرده مکرر محذرات اهل
عصمت و طهارت همه نادگاه بود مگر شایز حجاب بکنند بخت حسین سلام علیها
نشسته اند مگر حضرت نبی و خرابر ابرو منسین علیها سلام آوده و کوفه از غفلت
خلفه خود فصاحت و بخت آن شیان بین بین انگشت لال نفرموده آخرت
پیشوای بود و کارهای شان ای شریعت پس تحصیل علوم با تیر فرض سیاه
ای برادران گاردان ای بزرگوارانی که اولیای ما هستند
چرا این ظلم فاش را بر ما و امیدا چه در تربیت دختران و اهل سکینه شما که
تکمل چار آینه جان فانی میساید چرا غفلت نموده که بهترین جایز با و گرنه با این
دانش و خلق کریم بشاید آیا این دختران آینه بانو صاحب حشیا خانه و بی غفلت
نموندند و آیا شازاد است لادت تا در حلقه محو و محاجت محالست نموان
فینید و از تانیم ضلع تا بلوغ و کنایا در مهران از اوان شد تا آخر عسیر بید
و معاشرت و کج زنده که اتم وجه و آنکه غیر از جن بر می جود طال و محرو
مهر محبت غریبه نفع آل و غول سیان چیزی اند و توانی بکوتن و فوت کردن
مینی و باد کش و تیغ زدن بر طفل از پرستاری حفظ جگر گوشه نمی نشینان
بذکر و ناث طفل خود چه میبایزد و کدام سلوک و رفتار با آنها بایزد
ای جوانان شاکه در اتم تحصیل علوم فنون میساید چگونه راضی و اجبت این دختران
جانی شود و با آنها چه بگوید چه میباید ؟ اگر بگوید من کردی شایز
میکند اگر احباب حسنه افانی سخن سراید مات متحرری میساید اگر احباب
و بکرت گویند از روی استنادهای منته پس برای دفع این فاشانه شازاد عاقله
قوم لب شفاعت گشاید درخواست نمایند مگر قادی تربیت دختران توجه
فرمایند و آنها را با فضل و علم بخوبی آشنا کنند و نگذارند طوطی بدست معسر غفلت
در یک قصه تا ذراع بلوغ نیر برای لب و برادران لغز و معنی بخورند
بخواهید که تپای تربیت بر جوش از او نشود و خود را از این محنت راحت
قلم این عاجزه آن قدر نیست که بتوانم شرح دهم و بگویم

از نادانی و جهالت انسان چه قدر از کودکان عزیز و طفل شیرین با
در طفولیت بد و زنگانی میسازد البته آن عده بگرو میرسد بلکه از بطن
میگذرد و ضرر مالی که برای جلب محبت شوهر و ادب یا از حساب بیرون
چه میتوان کرد (از است که بر است) و درستی که این همه خسارت و مکار
علی از است و نتیجه که از خودشان که در تربیت و تعلیم نوان سامع و اهل
بنیاند از خواهران عزیز و خواهرهای میسندم که بعبادت من برخیزند و بکن
بمصد شوند مگر در آن خود را بدست آریم ازین گرداب لذت و این
(بنال بل اگر بمانت سیر بری است)

جسارت کردم بعد از نوشتن این چند سطر از کلمه که منم رنج و غم علم و ادب
(ی. ف) (ی. ه)

(تربیت)

بوجب تحقیقات فوق لزوم تربیت نوان مسلم است و در اینکه از انداختن
اسباب نگار غیب فاش داریم و متحمل خسارت و صدمات کلی می شویم حقیقت
واحدی این باب نیست و شک و تردید داشته باشد و بر اشخاصی که
ممکن دارند و میتوانند و خزان در خانه درست بطور صحیح تربیت کنند
و تعلیم و ادب و اهل میسازد جای بزرگان ملامت و توبیخ باشد اما از جانب
اگلمان خردمند و ملوک از خیر خواهان و زمامداران و نکته سنجان
غیر هم جواب مطلق بلند قد عرض میکنم غیر از معذرتی قبل کسی آن قدر
و استطاعت ندارد که خزان خود را و خانه تربیت کند و تربیت عمومی
بنات نیز مثل تربیت پسین رسیده خواهد حال نخواهیم بدانیم درین ملک
شهر داری که ما داریم هیچ باب طبعیسان اقیست و موجبات حفظ ناموس
و عصمت فراهم است که آدمی توان هر صبح خزان را از خانه بدر ببرد و آریا
فنا و خلاق که از شرح آن مضایقه ارم بتوان هیچ زن مردی آید و
ما مردم را بچه خاطر جمعی و ادراک کنیم که خزان در درگاه و بازار راه بیند
و بدست بفرستد آلمان نوان گاه و در اوقات غیر معین از خانه بیرون بیاید
و محل اجتماع شخصی از در و درها باب آسوده و آبی بوفتی که شهوت
بی اضاف بداند که هر صبح و عصر جمعی از خزان از خانه بیرون بیایند و محل

معین ببرد و آنوقت خواهد دید که چگونه سر راه صف میکند و ... ازین
گذشته از خود رسد و اخراجی آن چگونه باید مطمئن شد مگر از خادمان
جمعی مستخدم نمایم در ضمن شهرها را بجناب بخوانیم با قید قسم بگوئیم آزادی
شهرت انی نیست پس از آنکه دستند و فحیده دست بانکار بر نیم باری
ممکن است تا در غیلب مثل بسیاری از مطالب دیگر سو کرده باشیم اما
اینکه تاکنون بکر این نقیصه پرداخته ایم از تربیت نوان عسوانی نگردد
این محظورات است که هر روز مشهود است تا بیدار میسازد و بر عدم طبعیسان
بافزاید آخر الامر حال که بر حسب مقتضات مذکوره در فوق جلب توجه بکار
باین امر تمام نمودیم بگوئیم اول باید با طبعیسان از افراهم آورد و بدین
و تردید بتأسیس ارس تربیت انانیته پرداخت و البته فکر با حکیمان
رفع مشکلات میکند و آرزو مند برادر خود میرسد

(احبار زمان)

در پارت نکلیس باب وضع مشروطه بودن دولت ایران صحبت شود
کرده اند و یاد دولت نکلیس برای احکام سیاسی دولت خط عایای نکلیس اقامی
خواهر کردیانه و در جاکت اند دولت نکلیس هیچ میل بدخله در امور داخلی
ندارد و اگر قدامی خط بهجت عایای نکلیس در صورتیکه خطی برای ایشان
دیدی فکلیس بچگونه خطی هم بنظر نیاید و بهترین و ایل خراز از خطی
ایرانیان بجهت میل داریم در مورخشی آنها دخالت نمایم
از خراز کردی که اکر ات بین نکلیس و دولت این بخوبی مشرف میکند و بعضی
کرده اند و غریب اقصی میان این دولت دیگر اختلاف بین این
امر یکبار دفع و تصفیة شد و اطفال اینی در ارس کالیفری نیز فرستاده
و در تجارب اخراجی و چسین بیاید که مخالفین دولت حبلی غلبه دارند

علیهضرت پادشاه نکلیس خطاب که در استاج پارلسنت خوانده فرمودند و در سال
قبل تاکنون حالا اول قضایست که امیر فغانستان بهستان برود و تحقیق و
تجسس نماید و موضع بنده و ساب و شوقی شد و گویند که خود در غم شوق و انجیل
موت اوقت و بهیضه این که نفوس کشیده که برین پاره از اقیست و انی می شنید
در مسکو با طوم و در میان کراف عایای کرک و پش خراز درین حال و نقل مذکور